هوالعلیم

بحث پیرامون آیه ﴿أقِمِ الصلاة لِدُلوکِ الشَّمس﴾ (1)

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه ۱۵۷

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

جسارتاً مطلبی را می‌خواستم خدمت رفقا عرض کنم. به‌طورکلی به‌خصوص بعد از بحث ـ وقتی که من صحبتی می‌کنم و حدود بیشتر از یک ساعت طول می‌کشد ـ دیگر حالم اقتضاء برای صحبت جدید نمی‌کند و این روی نفس و وضع خودم تأثیر سوء می‌گذارد. لذا از رفقایی که در جلسات خدمتشان هستیم، تقاضا کرده بودیم که بعد از صحبت، کسی نیاید مطلبی را مطرح کند ولی اگر کسی نامه‌ای دارد عیبی ندارد، من نامه را بعداً [مطالعه می‌کنم]. اما این صحبت کردن، تأثیر خوبی ندارد و باعث قضیه‌ای می‌شود.

همین مطلب در همین‌جا هم هست؛ یعنی وقتی که مطلب و صحبت من تمام می‌شود، ادامهٔ صحبت در طول راه برای من ضرر دارد. دوم اینکه به‌طورکلی وقتی که انسان حرکت می‌کند و افرادی دوروبَر او بخواهند بیایند و بروند، این چیزی نیست که ما حداقل در خطش باشیم! حالا کسانی دیگر مثل اینکه نمی‌توانند تنها راه بروند! گویا زمین میخ دارد یا سیخ دارد! ولی برای ما میخ و سیخ و اینها نیست و همین‌طور می‌توانیم راه برویم و مشکلی در راه رفتن نداریم! لذا رفقا و دوستان اگر یك وقت مطلبی یا [مسئله‌ای] دارند در فرصت‌های دیگری که پیش می‌آید در خدمتشان باشیم. دیگر گفتیم که و العذر عند کرام الناس مقبول!

راجع به بحثی که در جلسهٔ قبل مطرح شد عرض کردیم که در مسئلهٔ صلاة، ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾[1] به‌نظر تفسیری که از دخول وقت وجود دارد، صحیح نیست؛ گرچه ممکن است به تبادر ادعای وقت اولیٰ شود.

بسیاری از فقهاء فرموده‌اند: «مفهوم ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ به‌معنای دخول وقت صلاة ظهر است و وقت صلاة ظهر به این معناست که تا قبل از مُضی أربعَ دقائق، امر به صلاة عصر نیامده است.»[2] فروعی بر این قضیه مترتب

---

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸.

[2] العروة الوثقی، ج ۲، ص ۲۵۶:
«مسألة 3 : يجب تأخير العصر عن الظهر والعشاء عن المغرب، فلو قدم إحداهما على سابقتها عمدا بطلت، سواء كان فى الوقت المختص أو المشترك ولو قدم سهوا فالمشهور على أنه إن كان فى الوقت المختص بطلت.»
؛ جامع المقاصد، ج2، ص44:
«لو ظنّ أنّه صلّى الظهر فاشتغل بالعصر عدل مع الذكر، فإن ذكر بعد فراغه صحت العصر، و أتى بالظهر أداء إن كان فى الوقت

هستند: فرض کنید که اگر شخصی در همان ابتدای وقتی که امر به صلاة ظهر می‌آید، فوت کند، ـ اگر بخواهیم که این تفسیر را ملاحظه کنیم ـ قضایی که از او می‌شود فقط باید قضای صلاة ظهر باشد نه صلاة عصر؛ چون هنوز امر به صلاة عصر نیامده است. یا اینکه مثلاً اگر شخص نماز ظهر و عصرش را بخواند به تصور اینکه وقت دلوك شمس شده است ـ نماز ظهر و عصر باهم هشت رکعت می‌شوند ـ و وقتی که از نماز فارغ شد، متوجه می‌شود که تازه یك یا دو دقیقه است که وقت دلوك شده است؛ یعنی نماز عصر دو دقیقه بعد از وقت خوانده شده است نماز عصر در اینجا باطل است؛ به‌خاطر اینکه در وقت اختصاصی نماز ظهر واقع شده است و هنوز امری به آن تعلق نگرفته است که بخواهد صحیح باشد. نماز ظهر هم که تبعاً قبل از دلوك خوانده شده است، باطل می‌باشد پس امر نسبت به هیچ‌کدام در اینجا به او تعلق نگرفته است.

مثل اینکه شما نماز ظهر را ساعت ده بخوانید، فایده‌ای ندارد یا اینکه نماز عصر را در وقت نماز مغرب بخوانید، فایده‌ای ندارد؛ چون خارج از وقت است. مأمورٌبه باید در وقت تعلق امر بیاید و نسبت به آن انجام شود. این یک مطلب.

وقتی که ادله و روایات را راجع به این قضیه بررسی کردم، دیدم روایات که یکی و دوتا هم نیستند هم همین قضیه را تأیید می‌کنند. تعجب کردم که چطور با وجود این ادله چنین نظری در اینجا مطرح است. مثلاً یک روایت در این قضیه دیدم؛ ـ من بسیاری از آنها را حذف کردم حالا رفقا مراجعه کنند و ببینند ـ روایت زراره که هم در وسائل و هم در مستدرک موجود است، من از مستدرک نقل می‌کنم:

عن زُرارةَ قالَ: سَألتُ أباعبدالله علیه السلام عن هذه الآیةِ: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ﴾ ـ إلی أن قالَ ـ قالَ علیه السّلامُ: «و إذا زالتِ الشمسُ فقد دَخل وقتُ الصلاتَیْنِ» الخبرَ.[1]

چطور امام علیه‌السلام نمی‌فرماید: «دَخَلَ وقتَ الصلاة الظهر؟!» اگر زوال پیدا شود، هنوز وقت عصر نیامده است، پس چرا امام علیه‌السلام نمی‌فرماید: «و إذا زالت الشمس فقد دخل وقت صلاة الظهر»؟! وقتی که أربع رکعات یا مُضی أربع دقائق شد، آن موقع مثلاً «یدخُلُ وقت الصلاة العصر و یمتَدُّ إلی المغرب».

نظیر این روایت زیاد داریم، رفقا خودشان مراجعه کنند و ببینند. فقط یک روایت را به‌عنوان نمونه

المشترك، و إلّا صلاهما معا.

... قوله: "و إلّا صلّاهما معا" أی: و إن لم یکن اشتغاله بالعصر فی الوقت المشترك صلاهما، أی: الظّهر، لعدم الإتیان بها، و العصر لعدم صحّتها، و إنّما یعیدهما إذا لم یدخل علیه المشترك و هو فی العصر.»

[1] مستدرک الوسائل، ج ۳، أبواب المواقیت، بابُ أنّه إذا زالَتِ الشمسُ فقد دَخل وقتُ الظهرِ و العصرِ و یَمتَدُّ إلی غُروبِ الشمسِ و ...، ص ۱۰۵، ح ۶.

آوردم. روایات بسیاری در این زمینه داریم که امام علیه السلام به وقت‌الصلاتین در اینجا اشاره دارند.

این همین مطلب است؛ یعنی همین‌که وقت صلاة می‌شود، صلاة ظهر و عصر باهم تشریع می‌شوند یعنی از الآن شما می‌توانید نماز ظهر و عصر را به یك انشاء واحد بخوانید، لا بالإنشائین المتعددین. این‌طور نیست که بالإنشاء الاول یدخُلُ وقتَ الصلاة الظهر و بالإنشاء الثانی یدخل وقت الصلاة العصر من قِبَلِ الشارع! بلکه به یك انشاء در اینجا وقت صلاة ظهر و عصر می‌آید؛ وقتی که به یك انشاء آمد معنایش این است که همان ملاکی را که شارع برای وجوب اتیان به صلاة ظهر با زوال شمس ملاحظه کرده است، همان ملاك را برای وجوب و التزام به صلاة عصر در وقت زوال مشاهده کرده است الاّ اینکه در اینجا ملاك ثانی وجود دارد که عبارت است از تأخّر صلاة العصر از صلاة الظهر. این تأخّر هم تأخّر ذُکری است؛ یعنی اگر انسان متوجه باشد و در ذُکر باشد، باید صلاة عصر را متأخّراً عن صلاة الظهر اتیان کند. اما اگر این ذُکر را در اینجا نداشت، فرض کنید که خیال کرده است نماز ظهر را خوانده، آن‌وقت نماز عصر را می‌خواند، وقتی که نماز عصر را می‌خواند، یك‌دفعه متوجه می‌شود که نماز ظهر را نخوانده است یعنی نماز عصر را در وقت نماز ظهر می‌خواند، البته نه در وقت اختصاصی نماز ظهر، لذا ما دیگر وقت اختصاصی نداریم بلکه وقت فضیلت داریم.

تعریف وقت اختصاصی صلاة

وقت اختصاصی به آن وقتی گفته می‌شود که اتیان به غیر از مأمورٌبه در آن‌وقت، موجب بطلان است.

تعریف وقت فضیلت صلاة

وقت فضیلت به وقتی گفته می‌شود که آن وقت نسبت به سایر اوقات اولویت دارد. اولویت وقت صلاة ظهر از همان اول است تا سایه به دو قدم برسد،[1] وقت صلاة عصر هم این است که آن سایه به دوبرابر برسد. وقت اشتراکشان هم این است که هردوی اینها تا قبل از غروب آفتاب امتداد پیدا کند.

بناءًعلیٰ‌هذا اگر شخصی در وقت فضیلت نماز ظهر که همان ابتدا در اول وقت است؛ ـ البته وقت فضیلت فقط چهار رکعت و چهار دقیقه نیست بلکه امتداد دارد ـ یعنی در همان چهار دقیقهٔ اول که اصلاً امکان اتیان به

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۴، ابواب المواقیت، باب ۸، ص ۱۴۰، ح ۱:

«عنِ الفُضیلِ بنِ یسار و زُرارة بنِ أعین و بُکیر بنِ أعین و مُحمّدِ بنِ مُسلِمٍ و بُریدِ بنِ مُعاویة العِجلِیِّ عن أبی‌جعفرٍ و أبی‌عبدالله علیهما السلام أنّهُما قالا: "وقتُ الظُّهرِ بَعدَ الزَّوالِ قدمانِ و وقتُ العصرِ بعد ذلِک قدمانِ".»

غیر از صلاة در آنجا نیست یعنی فقط چهار دقیقه یا پنج دقیقه است نه بیشتر، نماز عصر را خواند، تکلیفش چیست؟ اگر ما قائل به تفسیر اول شویم، صلاة عصرش باطل است چون در وقت اختصاصی صلاة ظهر، نماز عصر را خوانده و این باطل است.

اگر قائل به تفسیر دوم شویم، نمازش صحیح است چون امر به صلاة عصر آمده و او هم صلاة عصر را اتیان کرده است. شارع صلاة ظهر و عصر را خواسته است نه‌اینکه فقط صلاة ظهر را بخواهد. فرض کنید که به شما می‌گویم: «این دوتا سیب را می‌توانید بخورید»؛ یعنی هردو به یك امر واحد تعلق دارند. یك وقت می‌گویم: «اول شما می‌توانید این سیب را تناول کنید» وقتی خوردید، می‌گویید: «تکلیف دیگری چیست؟» می‌گویم: «حالا یك ساعت بعد تکلیف این را تعیین می‌کنم» یا اصلاً حرفی نمی‌زنم. وقتی که از هضم سیب اول، نیم‌ساعت گذشت ـ چون معمولاً هضم میوه‌ها نیم‌ساعت بیشتر طول نمی‌کشد ـ می‌گویم که حالا بیا این سیب را بخور! یعنی دو امر، دو انشاء در اینجا برای أکل تُفاحَین تعلق گرفته است.

یك وقت می‌گویم: «من حوصله ندارم تا بخواهم بروم و نیم‌ساعت دیگر بیایم و امر دیگر کنم، می‌خواهم یك امر بکنم و پی کار و زندگی‌ام بروم.» در این صورت می‌گویم: «هردو را بگیر و بخور! اما این را بعد از آن یکی، همین‌طور باهم نخور خفه می‌شوی! اول این یکی را بخور، بگذار نیم‌ساعت بگذرد و از معده‌ات رد شود و خیلی عجله نکن آن هم برای تو است، کسی برنمی‌دارد، بعد آن را بخور!» به این معنا نیست که حتماً باید این را بعد از آن بخورد بلکه از نقطه‌نظر وجودی ـ البته مانحن‌فیه تفاوت می‌کند ـ هر کدام را اول بخورد، فرق نمی‌کند یا اینکه مثلاً این نفع و فایده‌اش بیشتر است لذا می‌گویند که این را اول بخورد؛ مثلاً در اول وقت، صبح ناشتا، سیب بخورد چون فایده‌اش بیشتر است بعد از گذشت زمان اندکی میوهٔ دوم را هم بخورد. یعنی تفاوتی باهم دارند، یا اینکه اصلاً تفاوت هم ندارند؛ امر مولا از اول به دو چیز تعلق می‌گیرد؛ به انشاء واحد. چه اشکال دارد که انشاء به یك امر یا به دو امر یا صد امر متعلق باشد؟! فرض کنید که یك وقت می‌گوییم: «أکرم فلان عالم» یا می‌گوییم: «أکرم علماء قم» که به یك امر تعلق می‌گیرد و انبساط و انشعاب به انشاهای متعدده به تعداد متعلقات خارجی مأمورٌبه پیدا می‌کند.

شارع در اینجا گفته است: ﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ یعنی شما باید صلاتین را اقامه کنید، اما صلاة عصر از صلاة ظهر متأخّر باشد. حالا اگر شما در اینجا صلاة عصر را بدون صلاة ظهر در حال ذُکر اتیان کردید، از این نظر که متعمداً و در حال ذُکر شرط دوم انجام نشده است، نماز باطل است؛ چون تأخّر در اینجا باید باشد. اما اگر در حال تعمّد نباشد، آیا شرطیت برای صلاة، مُلغیٰ می‌شود یا مُلغیٰ نمی‌شود؟ فرض کنید که طهارت از خبث

ـ هم حدثیه، هم خبثیه شرط است، حدثیه فعلاً بماند ـ شرط برای صحت صلاة است؛ طهارت انسان و ثوب او از خبث. با توجه به اینکه طهارت خبثیه شرط است اگر انسان با ثوب متنجس نماز خواند، این شرط شارع در اینجا محقق نشده و نماز باطل است.

شارع در اینجا منةً علیٰ العباد شرطیت ذُکر را آورده است و گفته است: «اگر متذکر و متوجه هستی، این شرطیت را برایت می‌گذارم؛ اما درحال عدم ذُکر و عدم توجه ـ مسئلهٔ نسیان چیز دیگری است ـ یا مثلاً درحال غفلت، این شرطیت را برمی‌دارم پس نمازی که خوانده می‌شود، صحیح است چون آن شرطیت را خود شارع مِن عِند نَفْسِه ملغیٰ کرده است. اما دربارهٔ طهارت حدثیه این کار را نکرده است؛ یعنی طهارت حدثیه را مشروط به ذُکر قرار نداده است. گفته اگر نماز خواندی به اعتقاد اینکه متطهّر هستی، بعداً مشخص شد که وضو نداشتی، حدیث «لا تُعاد» در اینجا شامل تو نمی‌شود. چون شارع فقط این پنج مورد را استثناء کرده است: «لَا تُعادُ الصَّلاةُ إِلَّا مِن خَمسَةٍ؛ الطَّهُورِ و الوقتِ و القِبلَةِ و الرُّکوعِ و السُّجُودِ.»[1]

حالا شارع طهارت خبثیه را در اینجا جزء مستثنیٰ‌منه قرار داده است نه جزء مستثنیٰ. آن چیزی که جزء مستثنیٰ است، «الطهور» یعنی طهارت حدثیه است لاطهارة الخبثیة پس شرطیت طهارت خبثیه به مقتضای حدیث «لا تعاد» در اینجا ملغیٰ می‌شود. شرطیت تأخّر صلاة عصر، جزء مستثنیٰ‌منه است. لا تعاد الصلاة نسبت به تأخّر الصلاتین نیامده است. نداریم که لا تعاد الصلاة إلاّ فی تأخّر الصلاتین. وقت در اینجا جزء مستثنیٰ قرار گرفته نه مستثنیٰ‌منه. وقتی که جزء مستثنیٰ شد بنابراین، نمازی را که شخص خوانده است بنا بر آن تفسیر اول، داخل در مستثنیٰ قرار می‌گیرد و باطل است یعنی نماز عصر در اینجا باطل می‌شود.

بنا بر تفسیری که امام علیه‌السلام فرمودند که دلوك شمس یعنی «دخل وقت‌الصلاتین»؛ وقت‌الصلاتین هردو داخل می‌شود، صلاة عصر صحیح است و باید نماز ظهر را بخواند چون آن حالت ذُکر برداشته می‌شود، وقتی که برداشته شد حدیث «لا تعاد» اصل صلاة عصر را در اینجا امضا می‌کند.

حالا فرض کنید اگر شخصی یک‌دفعه از خواب بیدار شد و دید چهار دقیقه به غروب مانده است درحالی‌که نماز ظهر و عصر را نخوانده است روی این مفاد، کدام‌یک از دو نماز را باید بخواند؟! نماز ظهر را باید بخواند یا نماز عصر؟! چون الآن دو نماز به او واجب است: یکی نماز ظهر و یکی هم نماز عصر که هردو را هم نخوانده است. اگر ما قائل به وقت اختصاصی باشیم؛ یعنی بگوییم چهار دقیقهٔ ابتدای دلوک، وقت

---

[1] من لایحضره الفقیه، ج ۱، أَبوابُ الصَّلاةِ و حُدودِهَا بابُ القِبلةِ، ص ۲۷۹، ح ۸۵۷.

اختصاصی ظهر است، پس نماز عصر در وقت اختصاصی باطل است، همان‌طوری‌که در اینجا این‌طور است؛ یعنی چهار دقیقه قبل از مغرب وقت اختصاصی صلاة عصر است پس در اینجا صلاة ظهرش قضا شده است و باید نماز عصر را بخواند.

حالا اگر قائل به هردو شویم؛ یعنی قائل به وقت اختصاصی نیستیم، شارع هردو را بدون وقت اختصاصی واجب کرده است و شرط صلاة عصر را متأخّراً عن صلاة الظهر قرار داده است؛ یعنی اول باید صلاة ظهر را بخواند، بعد صلاة عصر را بخواند درحالی‌که در اینجا بیش از چهار رکعت وقت ندارد. یعنی فقط برای خواندن یك نماز چهار رکعتی فرصت دارد. أربع رکعات؛ إمّا بصلاة الظهر أو صلاة العصر، در اینجا کدام را باید بخواند؟! حالا ببینیم فقهاء چه می‌فرمایند!

تلمیذ: ظهر، چون وقت وجوب ظهر سر جایش هست... .

استاد: عصر هم هست.

تلمیذ: عصر، طبق ترتیب اصلی نسبت به ظهر تأخّر دارد.

استاد: الآن ترتیب در اینجا معنی ندارد. زیرا اگر بخواهد ظهر را بخواند اصل ترتیب دیگر در اینجا ازبین می‌رود چون دیگر عصری نمی‌ماند یعنی موضوع در اینجا منتفی می‌شود؛ سالبه به انتفاء موضوع است. صلاة عصر در وقتی واجب است که متأخّراً عن صلاة ظهر اتیان شود. وقتی شما صلاة ظهر را می‌خوانید دیگر اصلاً فرصتی برای صلاة عصر نیست.

تلمیذ: شارع هردو را باهم تشریع کرد...

استاد: در اینکه هردو را باهم تشریع کرده است، حرفی نداریم که یك شرط است. اما اینکه صلاة عصر را متأخّراً عن صلاة ظهر تشریع کرده است، شرط دیگری است که در اینجا آورده است. حالا در مانحن‌فیه اگر وقت برای هردو باشد، هم شرط اول شارع در اینجا انجام می‌شود که وجوب هردو است، هم شرط دوم در اینجا انجام می‌شود که تأخّر صلاة عصر بعد از صلاة ظهر است. اما اگر فرصت فقط برای أربع رکعات باشد دیگر آن شرط دوم در اینجا خودبه‌خود منتفی است. دیگر سری نیست تا بتراشیم! نماز عصری نمی‌ماند تا اینکه بخواهد شرطیت تأخّر صلاة ظهر بیاید. لذا در اینجا اختیار است؛ می‌خواهد نماز ظهر را بخواند، می‌خواهد نماز عصر را بخواند، خلافاً للقوم که فتوای به وجوب صلاة عصر در اینجا داده‌اند![1]

حالا یك مطلب و فرع دیگر را هم در اینجا مطرح می‌کنیم، عیب ندارد حالا که وارد بحث نماز شده‌ایم

---

[1] نظر ایشان در درس ۱۵۹ تغییر کرده است، جهت اطلاع بیشتر به آن درس مراجعه شود.

دیگر حج را کنار بگذاریم چون نماز مهم‌تر از حج است! «فإن قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها، و إن رُدَّتْ رُدَّ ما سِواها»![1] واقعاً عجیب است! هنوز صحبت‌ها، کیفیت صوت و بیان مرحوم آقا ـ رضوان اللَه تعالیٰ علیه ـ وقتی که جریان عُمَر را که «حی علیٰ خیر العمل» را به «الصلاة خیرٌ مِن النوم» تغییر داد، می‌گفتند، در ذهنم هست؛ در زمان شاه، در جلسات صبح جمعهٔ مسجد قائم می‌فرمودند، خیلی بیان عجیبی بود، واقعاً نگاه یك عارف نسبت به مطالب و حقایق چطور است؟! مقداری ظاهراً در جلد سوم [اسرار ملکوت آورده‌ام] البته إن‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق دهد در سیمای عاشورا به‌نحو مبسوط راجع به کیفیت نگرش یك عالم دینی به ظاهر احکام یا به باطن احکام بیان خواهم کرد. این خیلی بحث مهمی است که اصلاً توجه، نگرش، طرز فکر، اتّجاه فهم و بینش یك عالم دینی نسبت به احکام باید بر چه اساسی باشد. البته این قضیه در پاورقی‌های اجتهاد و تقلید اگر مطالعه کرده باشید هست ولی إن‌شاءاللَه اگر توفیق پیدا کنم قصد دارم این مطلب را ـ هنوز که شروع نکردیم ـ در اینجا بیاورم.

گاه‌گاهی می‌گویم که آدم لازم نیست با یک شخص، یک هفته، یک ماه یا یک سال بماند تا از مافی‌الضمیرش اطلاع پیدا کند بلکه یک حرف که می‌زند کافی است. با کسی می‌نشیند، یک سخن می‌گوید، یک حرف می‌زند، یک اعلامیه می‌دهد، یک چیز می‌نویسد، یک صحبت می‌کند، یک منبر می‌رود، یک جا سخنرانی می‌کند، یک جا میان جمع حتی چیزی از دهانش بیرون می‌پرد؛ این کافی است که انسان به خَم و چَم آن شخص و به روحیات آن شخص و به طرز تفکر آن شخص و به میزان پختگی و خامی آن شخص پی ببرد و اطلاع پیدا کند.

ایشان می‌فرمودند:

همین یک جملهٔ عُمَر که به‌جای «حی علی خیر العمل»، «الصلاة خیرٌ من النوم» را می‌آورد، عُمَر را به ما نشان می‌دهد.

نماز از خواب بهتر است! نرمش هم از خواب بهتر است، دیگر چرا حالا سراغ نماز برویم؟! الاکلنگ هم از خواب بهتر است! فوتبال و والیبال هم از خواب بهتر می‌باشند! راه رفتن هم از خواب بهتر است، همهٔ اینها از خواب بهتر می‌باشند! اینکه می‌گوید: «نماز از خواب بهتر است»، معرفت این شخص را نسبت به نماز نشان می‌دهد که اصلاً راجع به نماز چه تفکری دارد، چه می‌گوید، نظرش چیست، نماز را چه می‌داند!

---

[1] فلاح السائل، ج ۱، ص ۱۲۷:

«رَوَی اِبنُ بابویهِ أیضاً فی کتابِ من لا یحضُرُهُ الفقیهُ بِإسنادِهِ إلی النّبی صلّی الله علیهِ و آلهِ قالَ: "أوّلُ ما یحاسَبُ العبدُ الصّلاةُ فإن قُبِلَتْ قُبِلَ ما سِواها و إن رُدّتْ رُدّ ما سِواها".»

آنچه را که بزرگان، اولیاء و عرفا راجع به مقام اتصال عبد در حال نماز با خدا و با پروردگارشان تلقی می‌کردند، آن عبارت‌های امام سجاد علیه السلام در صحیفهٔ سجادیه راجع به وقت نماز، وقتی که حضرت می‌خواهند نماز بخوانند،[1] آیا او هم نسبت به نماز این تلقی را دارد؟! یا اینکه می‌گوید: «باید مردم از خواب بیدار شوند مگر چه خبر است که این‌قدر چرت می‌زنید و چشمتان را می‌مالید، بیدار شوید! دیگر بس است! خوابیده‌اید، بیایید!» همهٔ مردم در خیابان‌ها حرکت کنند، مردم راه می‌روند، درها یکی‌یکی باز می‌شود، چه خبر شده است؟! مثلاً اینجا یک مملکت اسلامی است، مردم به مساجد می‌آیند، تازه این‌طور هم نیست که بخواهند در خانه‌هایشان باشند، می‌گویند: «حتماً به مساجد بیاییم که ببینند راه می‌روند، جمعیت دارند، حرکت می‌کنند، عجب! اینها چه مردمانی هستند! چقدر اینها به فکر مملکتشان هستند، بر مسائل اجتماعی خودشان مواظبت دارند و بیایند و صفوفشان را مرتب کنند و مدام صف‌ها را زیاد کنند!» امام جماعت مقداری صبر کند، دو آیه قرآن بخوانیم تا بیشتر جمع شوند، جمع شوند تا اینکه سفیدی صبح می‌خواهد بزند و بالأخره مجبوریم یک نماز بخوانیم تا اینکه جمعیت مسجد بیشتر شود!

بعد از انقلاب یك روز به جمکران رفته بودم، آنجا نماز جمعه می‌خواندند ـ البته بنده‌خدایی ظاهراً از پیش خودش می‌خواند و منصوب نبود، ما هم گاهی می‌رفتیم، هنوز جاهای دیگر برگزار نشده بود ـ اتفاقاً باران می‌آمد. وقت نماز شده بود، می‌گفتیم که بخوان دیگر آقاجان! گفته بود که سورهٔ جمعه را بگذارید ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ﴾[2] که مرتب مردم بیایند! خلق‌الله هم نیامدند چون باران می‌آمد، هیچ‌کس نمی‌آمد، کلاغ‌ها هم نبودند چه برسد به مردم! سورهٔ جمعه تمام شد گفت: «سورهٔ سبّح بگذارید»، آن هم خوانده شد. سبّح تمام شد، یسبّح بگذارید! نمی‌دانم! مرتباً تسبیح یکی‌یکی! آقا اگر می‌خواهید بخوانید که بخوانید بعد به خانهٔ خود برویم. بالأخره از اخم‌وتخم شخص معلوم بود که از

---

[1] الصحیفة السجادیة، ج ۱، و کانَ مِنْ دُعائِهِ علیه السلام إذا دَخَلَ شهرُ رَمَضانَ، ص ۱۸۶:

«... اللهمَّ صَلِّ علی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ، وَ قِفنا فیهِ علی مَواقیتِ الصَّلَواتِ الخَمسِ بِحُدُودِهَا الَّتی حَدَّدتَ، و فُروضِها الَّتی فَرَضتَ، و وَظآئِفِها الَّتی وَظَّفتَ، و اَوقاتِها الَّتی وَقَّتَّ، وَ اَنزلنا فیها مَنزِلَه المُصیبینَ لِمَنازِلِها، الحافِظینَ لِاَرکانها، المُؤَدّینَ لَها فی اَوقاتِها عَلی ما سَنَّهُ عَبدُکَ و رَسولُکَ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ اٰلِهِ فی رُکُوعِها وَ سُجودِها وَ جَمیعِ فَواضِلِها عَلی اَتَمِّ الطَّهُور وَ اَسبَغِهِ، وَ اَبینِ الخُشُوعِ وَ اَبلَغِهِ...»

؛ جهت اطلاع بیشتر به حالات حضرت امام سجاد علیه السلام در هنگام نماز به انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۳۶ ـ ۱۳۹ رجوع شود.

[2] سوره جمعه (۶۲) آیه ۱.

کار خدا و جبرائیل در تنظیم و تدبیر امور خیلی هم رضایت ندارد خصوصاً از اینکه در موقع ظهر باران آمد، خودش هم دیگر به زبان آمد و گفت که امروز دو رحمت باعث شده که این مجلس ما خالی باشد: «یکی باران الهی بود» و دیگری قضیه‌ای بود که مردم خلاصه به آنجا نیامده بودند، نمی‌دانم چه بود. خلاصه زود سر و ته را جمع کرد و خطبه‌ها را تمام کرد!

واقعاً اگر ما در حال و هوای این‌گونه افراد برویم، چه تفاوت‌هایی می‌بینیم؟! موقع نماز ظهر است، نمازت را بخوان، خطبه بخوان، [کاری نداشته باش که] چند نفر هستند. آن چیزی که در نماز جمعه واجب است اجتماع سبع نفرات[1] یا اینکه بنا بر بعضی روایات خمس نفرات است،[2] در کتاب صلاة جمعه می‌توانید نگاه کنید و خطیب هم باید شخصی باشد که بتواند خطبه بخواند و مقداری مسائل اخلاقی و سایر مسائل را بیان کند و نصیحتی کند.[3] اینها را برای مردم بیان کند، اینها خیلی مسائل مهمی هستند یعنی ریزه‌کاری‌های مطلب در اینجا هست که بزرگان اینها را فرموده‌اند و پرده برداشته‌اند.

حالا ما می‌گوییم که فلان شخص معاند، سنی یا مثلاً فلان... ولی وقتی که به خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که فقط اسمی تغییر کرده است و ما هم در همان حال و هوا هستیم، ما هم در همان فضاها هستیم، تفاوتی نمی‌کند.

وقتی که اجتماع هفت نفر محقق می‌شود، بسم الله! بلند شو و خطبه را بخوان! آن‌وقت می‌بینی که آن

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، تتمة کتاب الصلاة، باب ۱، ص ۲۰، ح ۷۵:
«عن محمد بن مسلمٍ عن أبی‌جعفرٍ علیه‌السلام قالَ: "تَجِبُ الجمعةُ علی سَبعةِ نَفَرٍ مِن المسلمینَ و لا تَجِبُ علی اَقَلَّ مِن خمسة منهم الامامُ و قاضیهِ و المدعی حقاً و المدّعی علیهِ و الشّاهدانِ و الذی یضربُ الحدودَ بین یدی الامام".»
ترجمه صلاة جمعه، ص72:
«در صورت اجتماع هفت نفر از مسلمین نماز جمعه واجب می‌شود و درصورتی‌که کمتر از پنج نفر باشند بر آنان واجب نیست، آن هفت نفر عبارت‌اند از: امام و قاضی منسوبش و مدّعی حق (شاکی) و مدعی‌علیه (متهم) و دو شاهد و مجری حدود در حضور امام.»

[2] الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، باب وجوب الجمعة و علی کَم تَجبُ، ص ۴۱۹ ح ۴:
«عَن زُرارةَ قالَ: کانَ أَبوجعفرٍ علیه السلام یَقولُ: "لا تکونُ الخطبةُ و الجمعةُ و صلاةُ رکعتینِ علی أَقَلَّ مِن خَمسَةِ رهطٍ، الامامِ و أربعةٍ".»
ترجمه صلاة جمعه، ص ۷۱:.
«زراره می‌گوید، حضرت امام محمد باقر علیه‌السّلام می‌فرمودند: اقامه نماز جمعه و ایراد خطبه و نماز آن با کمتر از پنج نفر (امام و چهار نفر دیگر) صحیح نمی‌باشد.»

[3] جهت اطلاع بیشتر به کتاب ترجمه صلاة جمعه، ص ۷۱ ـ ۸۳ رجوع شود.

نمازجمعه‌ات چه صفایی دارد، آن صفای در نماز جمعه و نورانیت و آن نزول رحمت و برکت! به‌جای اینکه مرتباً صوت یسبّح بگذاری و اگر هنوز جمعیت جمع نشد سورهٔ صف را بگذاری و بعد سورهٔ تغابن و منافقین را هم روی آن بگذاری و مدام یکی‌یکی آنها را بگذاری که آقا یکی در حال آمدن است! یکی از آنجا پیدایش شد! آقا این صف مؤمنین را تشکیل دهید! صف مؤمنین! من می‌خواهم خطبه بخوانم، صف مؤمنین را تشکیل دهید! آقا بگذار ردّ کارش برود، به تو چه ارتباطی دارد؟! می‌خواهد برود نماز امام زمان علیه السلام بخواند! اینها را من دیده‌ام که می‌گویم، صدایش می‌کنند که آقا داخل صف بنشین، صف را زیاد کنیم، بعد هم تعطیل شد، نمی‌دانم چه شد که تعطیل شد!

بعد ایشان می‌فرمودند: «همین کلامی که هست نشان می‌دهد که عمر اصلاً [به نماز] اعتقاد ندارد»، اتصال را نمی‌فهمد، فقط یک تظاهر را می‌فهمد، به نماز هم در قالب تظاهر ارزش می‌دهد، در قالب اجتماع بها می‌دهد؛ لذا وقتی می‌بیند صلاة تراویح که براساس فُرادیٰ تشریع شده است، جای خوب و مناسبی برای تظاهر و اجتماع است و همهٔ مردم روزه می‌گیرند و می‌خواهند در شب‌های ماه رمضان عبادتی انجام دهند، ـ یعنی طبع قضیه، اقتضای اجتماع را می‌کند ـ می‌گوید که از این فرصت برای اهداف خودمان که این تظاهرات و اجتماعات و این نمود و ظهور قضیه باشد استفاده کنیم، تشریع خدا را برمی‌گرداند و به بدعت تحریف می‌کند. می‌گوید که صلاة تراویح باید به‌نحو اجتماع باشد، به‌نحو جماعت باید باشد. او چه می‌فهمد؟! او چه درکی دارد؟! واقعاً چه درکی دارد؟!

مهم‌ترین حکم تکلیف شده در شرع

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «الصلاة خیرُ مُوضوعٍ فمن شاء استَقَلّ و مَن شاء استَکثر»،[1] یعنی مهم‌ترین حکمی که در شرع تکلیف شده است و قلم وضع روی آن قرار داده شده است، مسئلهٔ صلاة است چون ارتباط انسان در صلاة از همهٔ تکالیف قوی‌تر است؛ از روزه قوی‌تر است، از خمس قوی‌تر است، از جهاد قوی‌تر است، از حج قوی‌تر است، از امر به معروف و نهی از منکر و از همهٔ آنچه که وجود دارد قوی‌تر است. انسان حالت اتصال را در نماز برای خودش حفظ می‌کند و بعد از این اتصال است که تصمیم می‌گیرد چه کاری انجام دهد؛ جهاد کند یا نکند. ابتدا باید اتصال را ایجاد کنی، وقتی که اتصال ایجاد شد، آن وقت خدا در سرت می‌اندازد که جهاد کنی یا نکنی، امر به معروف کنی یا نکنی، در اینجا فلان عمل و کار را انجام بدهی یا ندهی، در ابتدا باید جنبهٔ اتصالیه در اینجا حفظ شود. این همان نکته‌ای است که بزرگان نسبت به این مسئله

---

[1] بحار الأنوار، ج ۷۹، کتاب الصلاة، أبواب فضلها و عللها و أنواعها و أوقاتها، باب ۴، ص ۳۰۸، ح ۹؛ الوافی، ج ۷، أبواب فضل الصلاة، ص ۱۱۷، ح ۵۷۱۳.

[نظر داشته و تأکید می‌کردند.]

حالا برگردیم به بحث خودمان؛ شخصی مسافر است و در یک جا وارد می‌شود، می‌بیند که چهار رکعت بیشتر تا غروب نمانده است، نماز ظهر و عصر را هم نخوانده است، باید چه‌کار کند؟

تلمیذ: بخواند چون امر دوم وجود دارد.

استاد: نه، آنکه فرق نمی‌کند، من در اینجا مطلب را ناقص مطرح کردم، اگر قصد ده روز کند، نمی‌تواند بیشتر از چهار رکعت در اینجا بخواند و یکی از دو نمازش فوت می‌شود. اگر قصد نکند و بخواهد قصد سفر داشته باشد؛ قصد کمتر از ده روز، موفق به اتیان هردو نماز ـ ظهر و عصر ـ می‌شود. در اینجا باید چه‌کار کند؟! آیا می‌تواند قصد ده روز کند و یکی از دو نمازش فوت شود؟! یا اینکه از ابتدا نمی‌تواند قصد ده روز کند بلکه باید قصد أقل مِن عَشرة أیام کند تا اینکه بتواند هردو صلاة را اتیان کند؟! در اینجا می‌توانیم مسئله را به این کیفیت مطرح کنیم که آیا خود تعلق به صلاة ظهر و عصر معلول برای قصد است یا علت آن است؟ یعنی آیا قصد انسان برای سفر و حضر ـ فی‌نفسه ـ از علل برای تعلق امر شارع و انشاء شارع به کیفیت صلاة می‌شود یا اینکه انسان متأخّراً عن أمر و ارادهٔ شارع، باید به امور و تکلیفش بپردازد؟

اگر گفتیم که نفس صلاة، متاخّر از اختیار انسان است؛ شارع این اختیار را به‌دست انسان داده است و اختیار حضر و سفر در دست انسان است و می‌تواند هرجا که می‌خواهد، برود و طبعاً این یک امر عادی است. حالا در آن مواردی که موارد قهری است، چطور در آنجا امر متأخّر از ارادهٔ انسان است؟ یعنی فرض کنید که انسان در منزل خودش باشد، همان‌طور که گفتیم یک‌مرتبه از خواب بیدار می‌شود یا در حال غفلت و نسیان بوده است و خیال می‌کرده که نماز ظهرش را خوانده است اما یک‌مرتبه چهار دقیقه مانده به غروب، حالت ذُکر برایش پیدا می‌شود، می‌بیند که نماز ظهرش را هم نخوانده است؛ تابه‌حال خیال می‌کرد که فقط نماز عصرش باقی مانده است، درحالی‌که الآن می‌بیند هردو نمازش باقی است. این شخص مسافر نیست و در حضر است، پس این امر شارع در اینجا متأخّر از اراده، وضعیت و موقعیت او تعلق می‌گیرد؛ الآن که او در حضر است، امر شارع هم به اربع رکعات می‌آید، به نماز ظهر و عصر نمی‌آید چون نفس حضور در اینجا موجب تحقق موضوع مسئله است و موضوع مسئله حالت حضور است، حالت مسافر نیست، شخص هم مسافر نیست.

حالا اگر این مسئله در اختیار او باشد؛ یعنی اگر قصد سفر یا قصد اقامت در اختیار او باشد، شارع امر به صلاة را مترتب بر این قصد قرار می‌دهد؛ یعنی شارع می‌گوید: «تو مختار هستی! اگر قصد اقامت کنی من فقط از تو یك نماز می‌خواهم ـحالا یا نماز ظهر یا نماز عصر، همان‌طور که گفتیم شخص مختار است چون علیٰ‌کلّ‌حال یك نماز فوت می‌شودـ اگر قصد سفر کنی، دو نماز می‌خواهم و اختیار با خودت می‌باشد.» اما اگر

امر به صلاة ظهر و عصر از ابتدای دلوك شمس آمده است چون بالأخره دلوك شمس بر این شخص تعلق گرفته است ولو اینکه خوابیده باشد اما امر به أقِم الصلاة آمده است و بر او تعلق گرفته است، آیا فقط به صلاة ظهر تعلق گرفته است یا به هردو صلاة؟ اگر به هردو صلاة تعلق گرفته است پس فرقی بین آن دو نیست.

بحث در اینجا به واجب مطلق و مشروط برمی‌گردد که ما همواره روی آن تأکید داشتیم که در اینجا خیلی اشتباه می‌شود که آیا وجوب صلاة نسبت به وقت وجوب مطلق است یا وجوب مشروط؟ این‌طوری که همه می‌گویند وجوب مشروط است؛ یعنی صلاة، قبل از وقت به‌طورکلی اصلاً واجب نیست و وقتی که وقت می‌آید، واجب می‌شود.

با این تفسیر، وقت در اختیار انسان است و انسان می‌تواند خودش را مقیم و حاضر قرار دهد، درنتیجه فقط یك صلاة ظهر یا صلاة عصر برای او واجب است و دیگری قضا می‌شود. یا انسان می‌تواند خودش را مسافر قرار دهد یعنی قصد سفر کند یا قصد أقل مِن عشرة أیام کند که در این‌صورت هردو را ـ هم صلاة ظهر و هم صلاة عصر ـ می‌خواند، البته این درصورتی است که وجوب صلاة نسبت به وقت، مشروط باشد که همه این را می‌گویند.

اما براساس مبنای ما وجوب صلاة نسبت به وقت، وجوب مطلق است و وقت، شرط وجود است و شرط وجوب نیست؛ فرض کنید که مولا می‌گوید: «أکرم زیداً لیلة الخمیس»، الآن که «لیلة الخمیس» نیامده است، یك هفته مانده است. امر به اکرام الآن است اما وقت اکرام یعنی وقت تعلق وجوب، «بعد الأسبوع» است؛ یعنی «لیلة الخمیس القادم» یا بعد از مثلاً «عشرة أیام» بعد از «سبعة أیام» وقت اکرام است.

بنابراین وجوب اکرام نسبت به «لیلة الخمیس القادم»، وجوب مطلق است یا وجوب مشروط؟! همان‌طوری‌که قبلاً عرض کردیم امر به متعلق در وجوب مشروط با تحقق شرط انشاء می‌شود و اگر شرط متحقق نباشد، تقریباً موضوعی هم برای تکلیف نخواهد بود. یادتان هست چه مثالی می‌زدیم؟! فرض کنید که وجوب صلاة آیات در زلزله یا در کسوف و خسوف، مشروط به تحقق خسوف است، مشروط به تحقق کسوف یا زلزله است کسوف هم متعدد است و فرق می‌کند. اگر به انسان بگویند: «اگر شما در قم باشید، فردا ساعت ده در قم زلزله می‌آید» اگر انسان در قم باشد و فردا زلزله بیاید، نماز آیات واجب می‌شود. امشب می‌تواند از قم خارج شود یا نه؟ می‌تواند خارج شود؛ به طهران برود یا به شیراز برود، به اماکن دور برود که شرط تحقق در آنجا منتفی باشد. وقتی منتفی شد، دیگر نماز واجب نیست. برای آنهایی که در قم هستند، نماز واجب است. برای آنهایی که در شیراز هستند و زلزله‌ای هم ندیدند، نماز هم واجب نیست.

تحقق شرط در واجب مشروط، شرط تحقق وجوب

در واجب مشروط، شرط تحقق وجوب، تحقق شرط است و اصلاً قبل از تحقق شرط، وجوبی تعلق نمی‌گیرد. بنابراین اگر شخصی یک ساعت به ظهر سوار هواپیما شود و همراه با گردش زمین بچرخد، هیچ‌وقت نماز به او واجب نمی‌شود، خوش به حالش می‌شود! بی‌خیال! چون هیچ‌وقت، وقت زوال نیامده است. اگر دو یا سه ساعت قبل از زوال، او هم همراه با دوران ارض، بگردد؛ دیگر نباید نماز ظهر بخواند، نباید نماز عصر بخواند، نباید ....

البته اگر بخواهیم به‌نحو دیگری بگوییم که علیٰ‌کلّ‌حال نماز واجب است، باید سراغ ادلّهٔ دیگر برویم اما نسبت به اصل قضیه، شرط محقق نیست چون شرط صلاة در اینجا زوال است و تحقق پیدا نکرده است اما باید دنبال ادلّهٔ دیگری رفت یعنی اگر ما توانستیم از ادلّهٔ دیگر وجوب صلاة را فی کلِّ حالٍ و فی کلِّ مقامٍ اثبات کنیم که فبها ولی اگر ما آن ادلّه را قبول نکردیم، وجوب صلاة در اینجا منتفی است چون شرط، دلوك شمس است و دلوك شمس هم در اینجا منتفی است.

اما اگر ما وجوب صلاة را نسبت به وقت، واجب مطلق بدانیم و وقت را شرطِ وجود بدانیم نه شرط وجوب، ـبینهما فرق من الأرض إلی السماءـ در این‌صورت شخص نمی‌تواند در اینجا فرار کند بلکه در هر حالی که باشد، صلاة فی‌کلِّ حال برای او واجب خواهد شد یعنی وقتی که خارج می‌شود گرچه الآن دلوك شمس نشده است و باید مطابق با همان شرایطی حرکت کند که برای او در غیر از آن انجام می‌شد؛ حالا وضع او فرق کرده است، این هم به همان کیفیت تفاوت می‌کند و باید به همان کیفیت در اینجا انجام دهد.

این قضیه مثل اکرام لیلةالخمیس می‌شود. فرض کنید که اگر اکرام زید در لیلةالخمیس است، آیا انسان می‌تواند بگوید که چون اکرام، مشروط به لیلةالخمیس است و هنوز لیلةالخمیس نیامده است، بنابراین من قبل از لیلةالخمیس قم را ترک می‌کنم و به طهران می‌روم تا اینکه حضور در قم به‌عنوان شرط تحقق موضوع، منتفی شود؟! آیا می‌تواند قم را ترک کند؟! خیر! چون واجب مطلق است. وقتی واجب مطلق شد، تهیهٔ مقدمات و حضور او هم جزء مقدمات وجودیه برای واجب مطلق می‌شود و لازم است.

احکام با این [مبنا] زمین تا آسمان اصلاً تفاوت می‌کنند یعنی به‌طورکلی اصلاً همهٔ مسائل عوض می‌شوند و تغییر پیدا می‌کنند. ما بر همین اساس گفته‌ایم که حج، واجب مطلق است و دیگر واجب مشروط نیست؛ حج که مشروط به استطاعت است، استطاعت شرط برای وجوب نیست بلکه شرطِ وجودی حج است. وقتی شرط وجودی شد، شما از وقتی که بالغ می‌شوید باید به‌دنبال استطاعت بروید این‌طور نیست که صبر

کنید تا استطاعت بیاید. ببینید چقدر تفاوت کرد! اینکه بخواهید صبر کنید و بگویید که من صبر می‌کنم تا استطاعت حاصل شود، این واجب مشروط می‌شود اما اگر واجب مطلق باشد، باید خودتان از اول بلوغ به‌دنبالش بروید چون حج، واجب مطلق است، واجب مشروط نیست، استطاعت مقدمهٔ آن است.

وقتی امام علیه السلام می‌فرماید که استطاعت همان زاد و راحله است،[1] منظور شرطِ وجوب نیست بلکه شرطِ وجود است. بله! اگر شما بخواهید به طهران هم بروید، سوار اتوبوس می‌شوید یا تاکسی می‌گیرید. آیا تاکسی شرط واجب است؟! نه! شرط وجود است. نمی‌توانید که پیاده بروید! باید سوار ماشین شوید پس تهیهٔ سیاره، تهیهٔ اتوبوس و امثال‌ذلک به‌عنوان مقدمات وجودیه در اینجا مطرح هستند، ربطی به شرع ندارند، همهٔ اینها مقدمات عقلیه هستند که خود شخص باید نسبت به آنها اقدام کند و اصلاً ربطی به شرع ندارند.

بیان استطاعت به‌عنوان یک امر حکایی توسط امام علیه السلام

پس مسئلهٔ استطاعت هم اصلاً ربطی به شرع ندارد. امام علیه السلام قضیهٔ استطاعت را فقط به‌عنوان یک امر حکایی، حکایت کرده است؛ باید مرکب داشته باشد، زاد و راحله داشته باشد، پیاده که نمی‌تواند برود، روی هوا که نمی‌تواند پر بزند، باید یک راحله داشته باشد، از گرسنگی هم نمیرد. به روایات هم نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم لسانی که ائمه علیهم السلام با افراد دارند، همین مطلب را بیان می‌کنند؛ یعنی همه در این زمینه و در این وضعیت سیر می‌کنند و در بیان این مطلب هستند.

با توجه به این مطلب اگر بخواهیم بگوییم که در اینجا هردو نماز بر او واجب هستند، او باید کاری انجام دهد که بتواند هم نماز ظهر و هم نماز عصر را بخواند؛ یعنی اگر می‌خواهد بیشتر از ده روز بماند، باید قصد سفر کند و در بین این ده روز به سفر برود و برگردد تا نماز ظهر و عصرش فوت نشوند چون واجب نسبت به وقت، مطلق می‌شود و مشروط نیست، الاّ اینکه بگوییم: «در اینجا مسئلهٔ عسروحرج پیش می‌آید و شارع این تکلیف زائد را به این وسیله در اینجا منتفی کرده است» اگر این قضیه نباشد، مسئله به همان کیفیتی است که بیان شد ولی ظاهراً مسئلهٔ عسروحرج در اینجا حاکم است.

تلمیذ: حرج او نوعی است یا شخصی؟

استاد: شخصی است، حرج نوعی نداریم. مثل اینکه در ظهور، ظهور نوعی هست ظهور نوعی نیست،

---

[1] عوالی اللئالی، ج ۱، فصل التاسع، ص ۲۱۳، ح ۶۳:

«عن علی بن أبی‌طالب علیه السلام، عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنَّهُ قال: "الإستطاعةُ الزّادُ و الرّاحلةُ".»

ظهور شخصی است.

تلمیذ: فرمودید که در چهار رکعت مانده به غروب آفتاب تخییر پیش می‌آید دلیلش این بود که فرمودید: «تقدم و تأخّر برداشته می‌شود» اگر این مسئلهٔ تخییر بین صلاتین را مقید به وقت زوال تا غروب بدانیم فرمایش شما درست است ولی اگر مطلق بدانیم چه اشکال دارد که بگوییم: «باید ابتدا نماز ظهر خوانده شود و سپس نماز عصر به‌صورت قضا خوانده شود»؟!

استاد: مطلب شما درست است. شما می‌خواهید بفرمایید که شارع یک شرطیتی در اینجا آورده است که آن اصل شرطیت محفوظ است گرچه یکی از دو طرف مشروط در اینجا نیست، بله! ببینید در جایی است که امکان تحقق هردو باشد اما وقتی که امکان یکی از این دو نیست فرض کنید که می‌گوییم: «باید این سیب و پرتقال را بخورید ولی ابتدا سیب را بخورید چون فایده‌اش در صبح بیشتر از پرتقال است»، آقایان می‌گویند که اگر صبح زود سیب بخورید برای چربی و کلسترول و امثال‌ذلک خیلی مفید است مخصوصاً با پوست و قرمز هم باشد! همین‌که شما می‌خواهید بخورید، یک‌دفعه آقازادهٔ شما بیدار می‌شود و پرتقال را می‌بیند و می‌گیرد و از دسترس شما برمی‌دارد و شما اصلاً نمی‌توانید بخورید. دیگر در اینجا بنده می‌توانم به شما بگویم که این دو میوه را بخورید؟! پرتقال کجاست؟! من وقتی می‌توانم به شما بگویم که امکان تحقق هردو متعلق وجود داشته باشد. در آنجا نفس تأخّر حادث می‌شود اگر یکی نباشد فرقی نمی‌کند، سر بی‌صاحب را کسی نمی‌تراشد، منتفی می‌شود!

تلمیذ: اهمیت صلاة ظهر به‌خاطر وقتش است یا به‌خاطر نفسش؟!

فضیلت نماز ظهر نسبت به سایر نمازها

استاد: نه، خود همان حال و هوای نماز ظهر و کیفیت اقتران خصوصیت زوال و موقعیت تعلق عوالم ملکوت به عالم مُلک و ارتباط ملائکه در چنین فضایی، از سایر اوقات یک امتیازی دارد. بزرگان به‌خاطر این مسئله هرچه زودتر نسبت به نماز خیلی [اهتمام] داشتند. خود من هم وقتی که با آنها در ارتباط بودم، می‌دیدم که اینها نسبت به همهٔ اوقاتشان اهتمام داشتند ولی انگار نسبت به نماز ظهر یک ویژگی، حال و مسئلهٔ دیگری را احساس می‌کردند، ادراک دیگری داشتند.

تلمیذ: این دلیل نمی‌شود تا در همان فرعی که فرمودید: چهار رکعت مانده است به غروب، بگوییم ظهر اولویت داشته باشد، عصر قضا شود؟

استاد: نه، آن بحث جدا است و یك مطلب دیگر است. بحث وقت فضیلت جدا است؛ وقت فضیلت

بگذرد فایده‌ای ندارد؛ لذا می گویند: «أوّل الوقت رضوان اللَه و آخره عفو اللَه».[1]

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد

[1] فقه‌الرّضا علیه‌السّلام، ص ۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۴۹:

«قال علیه‌السّلام: "إعلَم أنّ لكُلّ صلاةٍ وقتَين: أوّلٌ و آخِرٌ؛ فأوّلُ الوقتِ رضوانٌ الله و آخِرُه عفوُ الله. و نَروی أنّ لكلّ صلاةٍ ثلاثةَ أوقاتٍ: أوّلٌ و أوسطُ و آخِرٌ؛ فأوّلُ الوقتِ رضوانٌ الله و أوسطُه عفوُ الله و آخِرُه غفرانٌ الله، و أوّلُ الوقت أفضلُه. و ليس لأحدٍ أن يتَّخذ آخِرَ الوقت وقتًا، و إنّما جُعِلَ آخِرُ الوقت للمريضِ و المُعتَلِّ و المسافر".»